

قرآن و زنگ زدائی دلها

آیه الله جوادی آملی

قسمت دوم

علوم قرآنی

اکنون وارد مطلب دیگری میشویم و آن مطلب این است که قرآن چه علمی را به مامی آموزد؟

گرچه هر علمی به نوبه خود دارای فضیلت است اما بهترین علم آن است که زاد راه ابدی انسان باشد. انسان پس از تولد از بین نمیرود بلکه از منزلی به منزل دیگر منتقل میگردد، و بهترین علمی که می تواند توشه و زاد راه این مسافر باشد، اصول دین و علم به مبدأ و رسالت و معاد است که در یک کلمه «علم توحید» بآن گفته میشود زیرا همه آنها (یعنی مبدأ و معاد و وحی و رسالت و غیره) را در بر دارد لذا قرآن کریم رسالت انبیاء را تعلیم این معارف الهی می شمارد «... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ اوست که پیامبران را در میان مردمی اتنی برانگیخت تا... کتاب و حکمت را تعلیم دهند. در این آیه از معارفی که قرآن می آموزد به نام «کتاب و حکمت» یاد شده است: در سوره محمّد «ص» می فرماید: «فَاعَلِمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَفْزَرَ لَدُنْكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبَكُمْ وَتَوَّابِكُمْ» بدان که میدای جز «الله» نیست و برای گناه خویش و مردان و زنان مؤمن طلب آمرزش نما و خداوند، آگاه به منازل انتقال دنیا و آخرت شما است.

در آیه فوق قسمتی از معارف را خداوند تعلیم داده است. مرحوم فیض در ذیل آیه محدثی از پیامبر «ص» نقل می کند که فرمود: «الْإِسْتِغْفَارُ وَقَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَيْرُ الْعِبَادَةِ» بهترین عبادت استغفار است و کلمه توحید: (لا اله الا الله) ولی در بعضی روایات چنین آمده است: «خَيْرُ الْعِلْمِ التَّوْحِيدُ وَخَيْرُ الْعِبَادَةِ الْإِسْتِغْفَارُ» بهترین دانشها، علم توحید و بهترین عبادت ها استغفار است.

پس بهترین علمی که رسول خدا «ص» مأمور فرا گرفتن آن شده است، علم توحید است. مرحوم طبرسی در تفسیر تبیان در ذیل آیه فوق می نویسد: این آیه دلیل است بر اینکه علم توحید ضروری نیست بلکه اکتسابی است، و گرنه تحت تکلیف و امر، بصورت «فاعلم انه لا اله الا الله» قرار نمی گرفت.

ولی این استدلال ظاهراً ناتمام است، زیرا «فاعلم» تنها در مورد علم نظری به کار نمیرود بلکه در مورد علم ضروری نیز استعمال میشود و بهمین دلیل در بعضی از روایاتی که در ذیل آیه آمده است به «خیر العباده» تفسیر و تعبیر شده، بنا بر این در اینجا «فاعلم» به معنی «فاعتبر» است. چه اینکه مهم در باب اصول دین، ایمان بآن است نه علم، پس ممکن است برای کسی توحید قطعی و یقینی باشد ولی عناد ورزیده و به آن مؤمن و معتقد نباشد، قرآن در باره اینگونه افراد میفرماید «... وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَفْتَنَّا أَنفُسَهُمْ...»^۲ بایقین (به معجزه الهی) انکار ورزیدند.

البته این همان علمی است که در نهج البلاغه آمده است «رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» چه بسا عالم و دانشمندی که کشته علم است و علم به او سودی نرساند اینگونه علم در حقیقت جهل است. لذا گفته شده که: ایمان، اعتراف و اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح وارکان است. و صرف علم و آگاهی نیست، بلکه عالم شدن مقدمه ای برای مؤمن شدن است. وجود دریا، نظری نیست بلکه ضروری است ولی کسی که در کنار دریا است اگر توجه نداشته باشد ممکن است بدریا افتاده و غرق شود، لذا باید به او هشدار داد که مواظب خود باشد که در کنار دریا ایستاده. اینجا نیز «فاعلم» یک هشدار است و گذشته از این لازم نیست متعلق تکلیف همیشه ضروری نباشد.

پیامبران وزنگ زدائی دلها

بنسایر این علم به مبدأ و معاد علمی بدیهی و ضروری است. منتهی گناه پرده غفلت روی او را می پوشاند؛ در چنین مواردی پیامبران می آیند و این پرده را کنار میزنند. لذا خداوند در قرآن کریم به رسول الله «ص» میفرماید: «فَذَكِّرْنَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»^۴ به مردم تذکریده توتنها مذکر و یاد آوری. ضمناً از این آیه شریفه معنای «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» روشن میشود که منظور از تعلیم همان یاد آوری و تذکراست، آنچه را که میدانستند و برایشان روشن بود ولی از آن در اثر عواملی غفلت کرده بودند پیامبر به آنها تذکر میدهد.

یکوقت ممکن است به کسی برای استخراج آب از اعماق زمین، راه این استخراج را یاد دهند این تعلیم است ولی یکوقت به شخصی که کنار دریا ایستاده توجه میدهند که دریا! دریا! تا بدریانفتند، در اینجا فقط تذکراست نه تعلیم زیرا خودش میداند که آنجا دریا است ولی در آنحال غفلت دارد و باید باو هشدار داد که در دریا سقوط نکند.

توحید امری نظری در نهاد بشر است، پیامبران معلمان توحید نیستند بلکه یادآوران این امر فطری هستند برای کسانی که پوشی روی فطرت آنها را فرا گرفته است. قرآن در باره این قبیل افراد می فرماید: «بَلْ رَأَوْا عَلَي قُلُوبِهِمْ، مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۵ بلکه ظلمت اعمالشان بر دلهاشان غلبه کرده است.

لذا خداوند متعال بعضی از دستورات خود را بعنوان طهارت معرفی کرده است. برای هر نمازی انسان باید دارای طهارت باشد، اگر آب پیدانکرد که با آن وضو و یا غسل انجام دهد باید عوض آب با خاک این طهارت را تحصیل نماید. «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^۶ اگر آب پیدانکردید پس با خاک پاکیزه تیمم نمائید. سپس دنبال همین آیه میفرماید «لِيَطَهَّرَكُم» این دستور برای این است که خداوند شمارا تطهیر کند. اینجا مسئله وضو مطرح نیست، مسئله تیمم است و مالیدن خاک بصورت دستها که سبب پاکی و طهارت ظاهری نمیشود، پس معلوم میشود که غیر از طهارت ظاهری طهارت دیگری نیز در قرآن مطرح است که طهارت فطرت و روح انسان است و این طهارت یک نوع زنگ زدایی و غباررویی و شستشوی درونی است، محصول وحی هم همین غباررویی است.

تمام آیاتی که در قرآن کریم لسانشان، لسان تذکر یا میثاق و عهد و نظایر اینها است، این مسئله را تأیید می کند تعلیم بالمعنی الاعم هم شامل تذکر میشود ولذا «فِيَعْلَمُهُمْ» و «فَاعْلَمْ» در دو آیه گذشته بهمین معنا بود.

بنسایر این نه تنها مابرای اثبات مبدأ و معاد و وحی و غیره دلیل فطری داریم، بلکه ادله برهانی نیز بهمین دلیل فطری بر میگردند نه اینکه آنها ادله ای مستقل باشند، قرآن کریم هم که گاهی دستور تفکر و تعقل و تدبیر میدهد، همه اینها برای هشدار دادن و تذکراست که باید دل آگاه شود و ببیند نه چشم و گوش زیرا آنچه را که انسان از راه دیدن و شنیدن می آموزد علم است ولی آنچه را که میدانسته و باو تذکر می دهند علم نیست و یاد گرفتنی نمی باشد. قرآن کریم میفرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»^۷ خداوند شمارا از ارحام مادرهایتان بدنیا آورد درحالی که هیچ چیز نمیدانستید.

در سوره سجده میفرماید: «وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»^۸ و برای شما گوش و چشم ها و دلها قرارداد.

انسان از آغازی که متولد میشود از همه چیز بی اطلاع است ولی کم کم از راه چشم و گوش چیزهایی رامی بیند و می شنود و با عقل احساس می کند و بدین ترتیب رفته رفته عالم میشود و از آنچه در اطراف میگذرد با اطلاع میگردد.

فرق کتب آسمانی و کتب حکمت

فرق میان کتب آسمانی با کتب حکمت این است که: کتب آسمانی کتب هدایت اند و بادل کار دارند و از درون، انسان را مخاطب قرار میدهند ولی کتب حکمت از راه گوش و چشم تعلیم می کنند و منی آموزند، آنها از داخل شهر با انسان سخن می گویند و اینها از بیرون دروازه قرآن کریم هنگامی که استدلال می نماید، در آخر آیات گاه می گوید: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» آیا فکرتان را بکار نمی اندازید؟ گاه میگوید «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» آیا بیاد نمی آورید؟ از این خطابهها چنین بدست می آید که توحید مسأله ای فطری است که خداوند پس از بیان علامتها و نشانهها از انسان دعوت می کند که فکرش را بکار اندازد و آنرا بیاد آورد.

در سوره نحل از آیه سوم به بعد به بسیاری از مسائل و پدیده های طبیعی اشاره شده است ولی جمعاً یک استدلال

قرآن و زنگ زدائی دلها

اینها نشانه‌ها و علائمی است برای مردم که فکر و تعقل می‌نمایند و متذکر می‌شوند. در اینجا تفکر و تعقل در حد تذکره است، یعنی با توجه باین آیات و پدیده‌های خلقت فکر می‌کنند و عقلشان را به کار می‌اندازند و بیاد می‌آورند، معنایش این نیست که هیچ نمی‌دانند و آگاه میشوند، بلکه بخاطر می‌آورند، و از این معلوم می‌شود که در گذشته میدانسته‌اند ولی از یادشان رفته است لذا خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ هُوَ الْأَذِکْرُ وَقُرْآنٌ مُّبِینٌ»^۱ و نمی‌فرماید: ان هو الا تعلم قرآن یاد آور است نه تعلیم دهنده، پیامبر هم معلم نیست و اگر در قرآن آمده است «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آیه شریفه «إِنَّ أَنْتَ الْأَمْدُکَرُ» آن را تبیین می‌نماید. اینطور نیست که بشر جاهل و غافل آفریده شده باشد و مسئله مبدأ و معاد را باو تعلیم دهند تا بآن اعتقاد پیدا کند، بلکه انسان فطرتاً خداشناس است، ولی گاه روپوشی از سنتها و عاداتهای غلط روی فطرت را می‌پوشاند و انسان را از خدا منحرف می‌سازد، ولذا پیامبر و قرآن باو تذکر می‌دهند و فطرت او را بیدار می‌نمایند.

ادامه دارد

است. «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۲ خداوند آسمانها و زمین را بر اساس حق آفرید و منزّه است از آنچه مشرکان باو شرک ورزند. از نظر ادبی باء «بالحق» برای ملامت است. یعنی جهان را باپوشش حق آفریده است و این پوشش و لباس تمام ملبوس یعنی عالم را پوشیده و احاطه نموده است بطوری که دیگر جایی برای باطل در آن نیست «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَوِيلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ النَّارِ»^۳ ما آسمان و زمین و آنچه را که بین آنهاست یاوه و باطل نیافریدیم، این گمان کافران است پس وای بر کافران از آتش دوزخ. هر چیزی که روی هدفی مشخص بوجود آمده باشد دیگر نمی‌تواند باطل باشد، خداوند در آیات بعدی سوره نحل هدف از خلقت بعضی از پدیده‌ها را چنین بیان می‌فرماید: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقْنَا لَكُمْ مِنْهَا دِفْءًا وَمَنْفَعًا وَمِنْهَا تَكُلُونَ. وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ. وَنَحْمِلُ أَقْلَامَكُمْ إِلَى بِلَدٍ لِمَ تَكُونُوا بِالْغَيْبِ الْأَشَقَى الْأَنْفُسُ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْجَمْرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴

چهار پایان را برای انتفاع شما نوع بشر خلق کرد تا از خود به سو و پشم آنها دفع سردی و گرمی کرده و از شیر و گوشت آنها بخورید، و در آنها جلوه و جمالی است برایتان بهنگام برگشت از چراگاه و هنگام رفتن و بارهای سنگین شمارا که جز با زحمت، توان حمل آن را ندارید، از شهری به شهر دیگر برنید، و همانا خداوند در باره شما رؤوف و مهربان است. و اسب و استر و حمار را برای سواری و تجمل مسخر ساخت و چیزهای دیگری را که شما هنوز از آنها آگاه نیستید خواهد آفرید.

در این سوره آیاتی که پدیده‌های خلقت و هدف از آنها را می‌شمرد همچنان ادامه می‌یابد و در آخر آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ این سه جمله را می‌بینیم «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ». در

- ۱ - سوره جمعه - آیه ۲
- ۲ - سوره محمد «ص» - آیه ۱۱
- ۳ - سوره نمل - آیه ۱۴
- ۴ - سوره غاشیه - آیه ۲۱
- ۵ - سوره مطففین - آیه ۱۴
- ۶ - سوره مائده - آیه ۳
- ۷ - سوره نحل - آیه ۷۸
- ۸ - سوره سجد - آیه ۹
- ۹ - سوره نحل - آیه ۳
- ۱۰ - سوره ص - آیه ۲۷
- ۱۱ - سوره نحل - آیه ۸، ۵
- ۱۲ - سوره یس - آیه ۶۱

